**فقه، جلسه 112: 19/03/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

الفصل السادس فی بعض احکام العدة بودیم، مسألة ۳ که در این عروه‌های ۶ جلدی، جلد ۶، صفحة ۱۷۷.

«مسألة 3: إذا اتفقا على وقوع الطلاق و الوضع و اختلفا في السابق منهما، فقال: أحدهما السابق هو الطلاق فبالوضع حصل الخروج عن العدة، و قال: الآخر السابق هو الوضع فلا بد من العدّة للطلاق الواقع بعده»

بحث این است که اگر زن و شوهر هر دو اتفاق دارند که طلاقی اتفاق افتاده و وضع حملی شده. یکی‌شان می‌گوید اوّل طلاق بوده بعد وضع حمل شده، پس بنابراین با وضع حمل عده منقضی شده، یکی می‌گوید اوّل وضع حمل بوده بعد طلاق حاصل شده، پس آن وضع حمل دخالت ندارد در خروج زن از عده، باید بعد از طلاق یک عده‌ای نگه دارد. ایشان می‌فرمایند که مقتضای قاعده تقدیم قول کسی است که ادعا می‌کند که زن هنوز در عده هست. حالا آن مدعی زوج باشد یا زوجه باشد.

«سواء عُلم تاريخ أحدهما أو جهل التاريخان»

چون ایشان می‌گوید اصل عدم تقدم احدهما این‌که بگوییم یکی‌شان مقدم بر دیگری هست، این اثبات تأخّر را نمی‌کند. اگر جهل هم نسبت به تاریخ هر دو داشته باشیم، هم این طرف اصل دارد که بعد از او دارد، هم آن طرف اصل دارد.

«يتعارض الأصل من الطرفين و حينئذ فالمرجع أصالة بقائها في العدة للعلم بثبوتها، و كون الشك في انقضائها»

علم داریم که عده بعد از طلاق عده‌ای وجود داشته ولی نمی‌دانیم این عده منقضی شده یا منقضی نشده.

مرحوم سید می‌فرمایند: «لكن مقتضى وجوب تصديقهن في العدة نفيا و إثباتا تقديم قولها» مقتضای این هست که ما روایاتی داریم که العدة و الحیض للنساء اذا ادعت صدّقت. یا العدة و الحیض الی النساء. که صحیحة زراره بود که دیروز خواندم که مرحوم سید در مسألة قبل بین آن صحیحه و روایت مجمع البیان این دو تا را با همدیگر قاتی کرده بودند، روایت مجمع البیان را به عنوان متن خبر زراره تعبیر کرده بودند، آن هم تعبیر خبر کرده بودند که عرض کردم خبر درست نیست. روایت صحیحه است، ولی متنش به یکی از این دو شکلی است که عرض کردم. العدة و الحیض للنساء اذا ادعت صدّقت. یا العدة و الحیض الی النساء. این دو تا تعبیر در مورد متنش هست. علی ای تقدیر در مسألة قبل به درد نمی‌خورد. ولی در این مسأله به درد می‌خورد چون می‌گوید عده به زن واگذار شده.

«و لا وجه لما يظهر من صاحب الجواهر من عدم شمول هذه القاعدة للمقام.»

صاحب جواهر می‌گویند این قاعدة وجوب تصدیقهن فی العدة مربوط به این مقام نیست. ایشان می‌گویند وجهی ندارد، اطلاق روایت مورد را می‌گیرد. و من عبارت جواهر را آوردم، عبارت جواهر را بخوانیم. وجه این‌که جواهر فرمودند چی است.

ایشان اینجور دارد: و الرجوع الیهن فی العدة

«و الرجوع إليهن في العدة» جواهر جلد ۳۲، صفحة ۲۶۹.

«و الرجوع إليهن في العدة لا يشمل مثل الفرض، بل في كشف اللثام أن ذلك إنما هو إذا تيقنت العدة»

حالا در حاشیه یک تعبیری دارد که باید این درست باشد، اذا تعینت العدة.

«بل و إذا لم يدع الزوج العلم بكذبها، و لذا حكم في المبسوط و غيره بأنهما «إذا تداعيا و حلفا، فيقول الزوج: «لم تنقض عدتك بالوضع، فعليك الاعتداد بالأقراء» و تقول: «انقضت عدتي بالوضع» فالقول قوله: لأن الأصل بقاء العدة».

آن دو تا تعلیل اینجا صاحب جواهر نقل کرده از کشف اللثام. یکی این‌که ان ذلک انما هو تعیّنت العدة. جایی که عده متعیّن باشد، آنجا هست. ولی جایی که معلوم نیست عده به چه نحوی باشد، آن فرض را شامل نمی‌شود. به نظر می‌رسد این تعبیر، تعبیر قشنگی نیست. ببینید یک موقعی زن معلوم نیست عده‌اش به شهور است، یا عده‌اش به اقراء است. به دلیل این‌که معلوم نیست که الذوات الشهور یا ذوات الاقراء هست، حیضش منظم است یا منظم نیست امثال اینها، اینجور موارد را ما وجهی ندارد بگوییم که قول زن تصدیق نمی‌شود. نه، نحوة عده هم به زن واگذار شده، مدّعی هست عدة من به اقراء هست و اقراء من سپری شده. یا مدعی هست عدة من به اقراء نیست، وقتی عده به اقراء نباشد مثلاً، ولی شوهر مدعی هست مثلاً عده‌اش به اقراء است. اینهایی که به هر حال مربوط به امور زنانه هست، ولو در جایی که تعیّن نداشته باشد نحوة عده به چه نحو باشد، یا مدعی هست من حامله هستم، عده‌ام به وضع حمل هست، بنابراین خب، همة اینها را به نظر می‌رسد روایات می‌گیرد. چیزهایی که مربوط به عده باشد. البته به یک بیان دیگر ممکن است بگوییم، آن هم بعضی از فروض مسأله را ممکن است بگوییم. آن این است که این قاعدة العدة و الحیض للنساء یک قاعده‌ای هست که ارتکاز عقلایی بر طبقش هست. مربوط به اموری هست که زن درش یک نوع اختصاصی داشته باشد. مربوط به حیض باشد، مربوط به حبل باشد، مربوط به اینجور امور باشد. اما چیزهایی که زن هیچ خصوصیتی خاصی ندارد نمی‌دانیم، زمان وضع حمل مشخص است. معلوم نیست طلاق کی اتفاق افتاده. طلاق قبل از او بوده یا طلاق بعد از او بوده. بگوییم شارع مقدس به اعتبار اینکه اینجا یک، به یک معنا این ادعاء زمان طلاق بازگشت می‌کند به نحوة عده، می‌گوییم شارع اینجا عده را به زن واگذار کرده، این ظهور عرفی ندارد این ادله. این تناسبات حکم موضوع و ارتکازات محفوف به کلام باعث می‌شود که در این موارد ما این روایات را منصرف بدانیم از این موارد. اینجور، صاحب کشف اللثام، صاحب جواهر اینها هم می‌خواهند بگویند مراد این هست. البته اگر اختلاف در زمان وضع حمل هست، خب اشکال ندارد، شارع مقدس بگوید که چون وضع حمل یک اموری هست مربوط به زن هست و امثال اینها، شارع آن را به زن واگذار کرده. البته من نمی‌خواهم بگویم که وضع حمل لا یُعلم الا من قبلها. عرضم این نیست. حالا در بحث بعدی این را تکمیل می‌کنم. ولی بحث سر این هست در اموری که مربوط به زن باشد یک نوع اختصاصی، یک نوع ارتباطی به زن داشته باشد ولو دیگران هم بتوانند آنها را بدانند، امور زنانه، حالا نه به خصوص این زنی که اینجا هست. یعنی زوجه. در امور زنانه ما شارع مقدس این امور را به زوجه واگذار کرده باشد. خب عقلایی هست. ولی در اموری که هیچ زن درش خصوصیت نداشته باشد بگوییم این را به زن واگذار کرده، این نیاز به یک دلیل قوی می‌خواهد، با اطلاق نمی‌شود این را اثبات کرد. روی همین جهت صاحب جواهر و فقهای دیگر فرمودند که این مثل فرض را شامل نمی‌شود، به نظر می‌رسد که در بعضی از فروض مسأله مطلب همینجور هست که این آقایان فرمودند. حالا تکمیل بحث را بعداً عرض می‌کنم.

این به نظر می‌رسد که مقتضای وجوب تصدیقهن بالعدة، همة فروض مسأله را شامل نمی‌شود.

کما أنّه ظهر عدم الوجه لما یظهر من الشرایع من جریان اصالة عدم التقدم فی مجهول التاریخ فی صورة العلم بتاریخ احدهما.

جایی که تاریخ یکی از اینها معلوم هست، اصل این است که آن مجهول التاریخ مقدم نباشد، حالا به تعبیر درست‌تر نه عدم التقدم. آن مجهول التاریخ بعد از این معلوم التاریخ باشد. بعد از این معلوم التاریخ باشد. این اصل ایشان می‌گوید ذاتاً اصل عدم تحقق مجهول التاریخ تا زمان تحقق معلوم التاریخ جاری هست، ولی این اصل با توجه به روایاتی که می‌گوید که العدة و الحیض الی النساء، دیگر مجرای این اصل نیست. این جریان اصل در صورتی هست که شارع مقدس یک قاعدة دیگری اینجا تعیین نکرده باشد که ما برای رفع تحیّر بخواهیم به اصل عملی مراجعه کنیم. ولی وقتی شارع مقدس قاعده تعیین کرده، قول زن را اماره قرار داده و حجت قرار داده، آن وجهی ندارد.

من یادم رفت آن عبارت در جواهر از کشف اللثام دو تا مطلب نقل کرده بود. یکی این‌که ان ذلک انما هو اذا تعیّنت العدة. که در موردش صحبت کردم. نکتة دوم بل اذا لم یدعی الزوج العلم بترک ال ؟؟؟ ۱۳:۲۰ جایی که زوج علم به کذبش دارد، ایشان می‌گوید اینجا جاری نمی‌شود. چون در واقع این یک اصل عملی هست. اصل عملی در جایی که یک شخصی علم به کذب دارد، آنجا جاری نمی‌شود. ولی به نظر می‌رسد که دو بحث هست. یک بحث این است که آیا در جایی که شوهر علم به کذب زن دارد، وظیفة واقعی شوهر چی است؟ خب وظیفة واقعی شوهر تابع علمش است. تابع علمش است. آن ادعای علم هم درش اثری ندارد. واقع علم. حالا اگر ادعای علم بکند ولی واقعاً هم علم نداشته باشد، باید آن تابع علمش. ولی بحث سر این است قاضی که نمی‌داند کدام یک از اینها صادق هستند یا صادق نیستند. قاضی وقتی ادعای زن را می‌شنود، این ادعا تصدیق می‌شود. یعنی حکم ظاهری بر طبق قول زن می‌شود. نتیجة این بحث این می‌شود که زن در اینجور موارد منکر تلقی می‌شود، و مرد مدعی تلقی می‌شود و مرد مثلاً در جایی که زن یک ادعایی دارد در مورد این‌که مثلاً وضع حمل زودتر است یا دیرتر است امثال اینها. بنابراین، این قاعده نتیجة این قاعده تعیین مدعی و منکر هست برای قاضی. وقتی قول زن اماره هست، این اماره نتیجه‌اش این می‌شود که قول کسی که بر طبق اماره هست، آن قول، آن مدعی آن قول منکر تلقی می‌شود و مخالفش مدعی تلقی می‌شود. مخالف باید بینه اقامه کند. و کسی که این قول را که بر طبق حکم ظاهری هست ادعا می‌کند منکر هست و می‌تواند با قسم ادعای خودش را ثابت کند و نیازی به اقامة بینه ندارد. بنابراین، این بیان دوم صاحب کشف اللثام نتیجه‌ای در بحث ما ندارد.

این وجهی ندارد که ما بگوییم این روایت حجیت قول، حجیت قول زن را در صورتی که مرد علم به کذبش دارد اثبات نمی‌کند. نه، در صورتی که مرد هم، ادعای علم به کذب هم دارد قول زن حجت هست و البته حجیت نتیجه‌اش در مورد کسی که عالم هست خب نیست، حکم ظاهری در ظرف شک است. ولی نتیجة این مطلب این می‌شود برای قاضی که شاک هست در این‌که کدام یک از اینها صادق هستند و کدام یک از اینها صادق نیستند، قاضی بر طبق قول زن حکم می‌کند با یمین زن و از زن بینه مطالبه نمی‌کند. این نتیجة این بحث می‌شود که.

خب، اما ادامة بحث را عرض کنم.

عمدة بحث این هست که آیا اصل. صاحب شرایع گفته کأنّ ما نمی‌دانیم، اینجوری بیان فرموده، گفته که مثلاً اگر اوّل طلاق داده شده باشد، ما نمی‌دانیم وضع حمل قبل از او انجام شده است یا انجام نشده است ما استصحاب می‌کنیم عدم وضع حمل را در قبل از او. مرحوم سید قبلاً فرمودند عدم وضع حمل تا زمان طلاق اثبات نمی‌کند که وضع حمل بعد از طلاق بوده است. تا اثبات بشود که با این وضع حملی که اتفاق افتاده عده منقضی شده. اینجا مثبت هست، وضع حمل بعد از طلاق باید اثبات بشود. وضع حمل بعد از طلاق با عدم وضع حمل قبل از طلاق ملازم است و اصل مثبت هست. همچنین این‌که ما اثبات کنیم که قبل از وضع حمل طلاقی رخ نداده است. پس بگوییم نتیجه‌اش این هست که طلاق بعد از وضع حمل رخ داده است. بنابراین چون طلاق بعد از وضع حمل رخ داده است بخواهیم با این مطلب مستقیماً اثبات کنیم که عده منقضی نشده، نه. ولی خب خود همین که ما می‌دانیم آن طلاقی که اتفاق افتاده، آن طلاق یک عده‌ای دارد. نمی‌دانیم عده‌ای که برای آن طلاق هست منقضی شده است یا منقضی نشده است، اصل عدم انقضای طلاق هست، لولا قاعدة وجوب تصدیقهن. یعنی در واقع، ایشان به صاحب شرایع دو تا اشکال دارند. یک اشکال این هست که تفصیل بین مجهول التاریخ و معلوم التاریخ در اینجا وجهی ندارد. اینجا آن که هست اصل بقای عده هست. بقای کون الظن فی العدة هست، این اصل بقای ظن فی العدة اگر جاری بشود مطلقا جاری می‌شود، و عدم التقدم فی مجهولی التاریخ و اینها در این بحث دخالتی ندارد.

نکتة دوم این‌که اینجا قاعدة وجوب تصدیق نساء فی العدة و الحیض اقتضاء می‌کند قول زن معتبر باشد، دیگر به اصول عملیه مراجعه نشود. خب این هم این مطلب.

«و كذا لا وجه لما عن الشيخ و جماعة من انّهما إذا اتفقا في زمن الطلاق و اختلفا في زمن الوضع كان القول قولها لانّه اختلاف في زمن الولادة و هي فعلها، و إذا اتفقا في زمن الوضع و اختلفا في زمن الطلاق كان القول قوله لانّه اختلاف في فعله»

مرحوم شیخ گفته که اگر اختلافشان در زمان طلاق هست، چون طلاق قول زن، اختلافشان در زمان وضع باشد، چون وضع فعل زن هست، بنابراین قول زن درش متبع است، اگر وضع زمن زمانش معلوم باشد، اتفاق در زمان طلاق باشد، قول مرد معتبر هست. لأنّه اختلاف فی فعله. ایشان می‌فرماید که این مطلب درست نیست.

«و ذلك لانّه لا دليل على تقديم قول صاحب الفعل عند الاختلاف»

این‌که کسی فعلی را انجام می‌دهد قولش مقدم هست این وجهی ندارد. ما هم همچنین دلیل عامی نداریم. علاوه بر این‌که اگر هم ما قول ذی الفعل را بگوییم در جاهایی هست که شخص در آن فعلش اختیار داشته باشد. فاعل مختار ممکن است فاعل مختار که اختیار فعلش با قول خودش است، نسبت به آن فعلش قولش متبع هست. ولی جایی که یک فعل غیر اختیاری شخص هست، مثل ولادت که غیر اختیاری است آن هم بخواهیم بگوییم که معتبر هست آن وجهی به نظر نمی‌رسد.

اصل مطلب این هست که ما بحث را به این شکلی که، اصل مطلب مرحوم شیخ را می‌توانیم ما بپذیریم. ولی نه به این بیانی که ایشان مطرح کرده. آن این است که ما ادله‌ای که گفته قول زن در عده و طلاق، عده و حیض معتبر است، بگوییم این ادله، این روایات مربوط به جایی هست که ادعای زن مربوط به امور مربوط به خودش است. جایی که ادعایش مربوط به فعل دیگری هست، آنها را شامل نمی‌شود. یعنی ضمیمه کردن آن روایاتی که قول زن را معتبر دانسته را پایش را وسط بکشیم بگوییم در جایی که اختلافشان در فعل مربوط به مرد است، آن روایات شامل نمی‌شود. ولی در جایی که اختلافشان در فعل مربوط به زن است، آن روایات شامل می‌شود. این به نظر می‌رسد این مطلب درستی باشد و باید همچین تفصیلی قائل شد. که اگر اختلافشان در زمان طلاق هست، قول زن متبع نیست، ولی اختلافشان در زمان وضع هست، قول زن متبع هست و تمسکاً به روایات العدة و الحیض الی النساء با توجه به ارتکاز عقلایی که محفوف به این روایت هست.

«و ذلك لانّه لا دليل على»

بعد مرحوم سید می‌فرمایند

«فظهر انّ الأقوال في المسألة ثلاثة، و انّ الأقوى ما ذكرنا من تقديم قولها لأنّ أمر العدة نفيا و إثباتا إليها.»

خب این بحث تمام.

مسألة بعدی، مسألة ۴ هست. خیلی از این مسائل قبلاً هم بهش پرداختیم. این است که من دیگر خیلی وارد تفصیلاتش نمی‌شوم. بعضی نکات نسبتاً جدیدی را طرح می‌کنم. مسألة بعدی هم بعضی نکاتی که قبلاً، مثلاً سابق در مورد این‌که این بحث لا یعلم الا من قبلها و آن بحث‌ها را سابق مفصل در آن مسأله قبلاً بهش پرداختیم و اینها. این است که دیگر وارد آن تکه‌هایش نمی‌شوم. ؟؟؟ ۲۵:۰۴ نکاتی که تازگی دارد را سعی می‌کنم در موردش صحبت کنم.

«مسألة 4: قد مر انّ المطلقة بائنا أمرها بيدها تعتد في أيّ مكان شاءت‌، و لا تستحق نفقة و لا سكنى إلّا إذا كانت حاملا، و مثلها المعتدة لفسخ و نحوه، و للوفاة فإنّها أيضا أمرها بيدها و لا تستحق نفقة و إن كانت حاملا على الأقوى من كون النفقة في المطلقة للحامل لا للحمل»

خب مرحوم سید می‌فرماید که اینجا بحث خاصی ندارد. می‌گوید مطلقة بائنه مکان اعتدادش به دست خودش است، استحقاق نفقه و سکنی ندارد مگر حامل باشد که استحقاق نفقه و سکنی دارد که بحث‌هایش گذشت، معتدة لفسخها و نحوه للوفات هم اینجا امرش به دست خودش است، هر جایی که بخواهد اعتداد می‌کند و استحقاق نفقه ندارد هرچند حامله باشد. بعد ایشان می‌گویند علی الاقوی من کون النفقة فی المطلقة للحامل لا للحم. اینجا ان کانت حاملا علی الاقوی، یک جهتش این هست که ما بحث حامل متوفی عنها زوجها را، روایاتش را مستقل نگاه می‌کنیم. و بحث می‌کنیم که ما بحث مفصل کردیم که آیا نفقه دارد یا نفقه ندارد. خب ما گفتیم مجموعاً از روایات استفاده کردیم ذاتاً حامل نفقه ندارد مگر این‌که فقیر باشد که از سهم فرزند از باب نفقة اقارب به او می‌رسد، و جمع بین روایات را به این شکل کردیم. اما مرحوم سید نمی‌خواهد روایت‌هایی را که در مورد حامل متوفی عنها زوجها هست، آنها را مستند قرار بدهد. بلکه از بحث نفقه‌ای که در مطلقة حامل هست می‌خواهد حکم مسأله را استفاده کند. ایشان می‌گوید اگر ما گفتیم در آن مسأله نفقه‌ای در مطلقة حامل برای حامل هست، اینجا نمی‌توانیم حکم را تسری بدهیم. ولی اگر گفتیم برای حمل هست، اینجا می‌توانیم حکم را تسری بدهیم. ولی به نظر می‌رسد که هیچ ملازمه‌ای بین این دو قول و بحث ما وجود ندارد. ممکن است ما در بحث مطلقة حامل نفقه را برای حامل بدانیم، با این حال در اینجا قائل بشویم که باز اینجا هم نفقه هست و آنجا هم نفقه را هم برای حمل بدانیم، ولی اینجا بگوییم نفقه نیست. توضیح ذلک این است که ممکن است شخصی بگوید این‌که شارع مقدس نفقه را بر مطلقة حامل قرار داده به اعتبار این هست که این سختی که حامل به وسیلة حمل متوجهش شده این سختی ناشی از فعلی هست که آن مطلِّق صورت داده. خب این فعل در جایی که متوفی عنها زوجها باشد و حامل باشد آن هم هست. حمل به وسیلة فعل میت ایجاد شده. یا حمل به توسط مطلِّق ایجاد شده. ما بگوییم کأنّ کسی همچین استظهاری کند بگوید عرفا علّت عرفی ثبوت نفقه این هست که چون این حمل به وسیلة فعل زوج ایجاد شده، حالا چه مطلِّق باشد چه زوج میت باشد، این نفقه به گردن زوج گذاشته شده. بنابراین نفقه به گردن زوج گذاشته شده. از حکم آنجا حکم اینجا را هم تسری بدهد. البته انصافش این است که یک همچین یقینی وجود ندارد، ولی غرضم این هست که اگر کسی یک همچین ادعایی را بکند، اینجور نیست که یک ادعای کاملاً بی راهی باشد که نشود اصلاً مطرح کرد. خب حالا یک کسی یک همچین ادعایی را ممکن است بکند. از آن طرف اگر نفقه برای حمل هم باشد در مطلقه ما ممکن است شارع مقدس می‌گوید که شخصی که زنش را طلاق داده، طلاق فعل اختیاری مطلِّق هست. وقتی این فعل اختیاری را انجام داده و یک، این دخالت داشته باشد فعل اختیاری برای این‌که آن نفقة حمل را بپردازد. بگوییم چون شما اختیاراً این کار را انجام دادید آن نفقة حمل به گردن شما باشد این اوّلاً.

ثانیاً زنده بودن مطلِّق و مرگ حامل، مرگ زوج در مسألة دوم ممکن است فارغ باشد. شارع مقدس در جایی که مطلِّق زنده هست می‌گوید مطلِّق با طلاق خودش زن را جدا کرده، این خودش هم می‌گوید هنوز زنده است، بنابراین هنوز نفقة این حمل را باید بپردازد، تا وقتی که زنده هست نفقه‌اش باید پرداخته بشود. ولی وقتی از دنیا رفت این‌که نفقه‌اش در اموالش باشد و از ورثه کم بشود، این معلوم نیست. هیچ ملازمه ندارد ثبوت نفقه بر خود شخص با ثبوت نفقه بر اموال شخص. این هم دو نکته.

نکتة سوم این‌که بین این دو تا فرق هست، ممکن است شارع مقدس نفقة حمل را در مطلِّق، در مسألة مطلقة بر عهدة خود حمل قرار نداده باشد، به دلیل این‌که حمل نوعاً مالی ندارد. ولی در مسألة متوفی عنها زوجها، چون حمل به شرط سقوطه حیاً به طور متعارف از میراث و ماترک چیزی می‌برد. ممکن است بگوییم شارع مقدس نفقة حمل را به عهدة خودش قرار داده، چون متعارفاً مال دارد و شارع می‌تواند بر عهدة او گذاشته باشد. بنابراین این همچین ملازمه‌ای وجود ندارد که اگر در مطلّقه برای حمل نفقه‌ای شارع ثابت کرده باشد، حتماً در مورد متوفی عنها زوجها هم برای حمل نفقه ثابت کرده باشد. سه جهت فارق وجود دارد که این سه جهت فارق می‌تواند منشاء فرق بشود و نشود حکم نفقة مطلّقة حامل را در مورد نفقة متوفی عنها زوجها حامل تسرّی داد. عمدة قضیه عرض کردم خود روایات متوفی عنها زوجها حامل را باید بررسی کرد و جمع بین این روایات را دنبال کرد، نه از راه تسرّی از باب مطلّقه برای حامل.

«و أمّا المطلقة الرجعيّة» این دیگر بحثش بماند برای فردا.

یک سری روایاتی ایشان دارد نقل کرده، روایت‌هایش را ملاحظه بفرمایید من مختصری در مورد روایت‌ها. بحث‌های خاصی ندارد ولی یک اشارات سندی به این بحث‌ها می‌کنم و یک نکاتی در این روایات عرض می‌کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان